

ضرورت فرهنگ‌سازی

گفتگو با خانم شهریاری، روش‌ن‌دل توانا

مصاحبه‌کننده: مرضیه حسینی

توضیح

خانم مرضیه شهریاری در رشته ادبیات عرب، مدارج تحصیلی را طی کرده، کارشناسی ارشد را دریافت نموده و به مقطع دکترا راه یافته است. با اینکه امکانات این رشته در آن زمان برای نابینایان صفر بود. کتاب بریل و کتاب گویا وجود نداشت و با این وجود به زحمت فراوان و با کمک دوستان و خانواده به مطالعه متون مبادرت می‌ورزیده است. به هر حال پس از زحمات و مشقات فراوان مدرسی کارآمد و کارشناس امور فرهنگی برای جوانان شده است. و نسل جوان می‌توانند از تجارب او بهره‌مند گردند. درصدد برآمدیم تجارب ایشان را با مصاحبه، در اختیار همگان قرار دهیم.

ایشان به فرهنگ‌سازی تأکید دارند و آن را علة العلل درمان بسیاری از معضلات جامعه معلولین می‌دانند. فرهنگ‌سازی مبتنی بر گفت و شنود بسط تجارب شخصی و تبدیل یافته‌های شخصی به عقل و خرد جمعی و ایجاد تفاهم عمومی است. از اینرو گفت‌وگو پایه‌ای‌ترین راه‌کار برای حل مشکلات معلولان است. از اینرو امید است پس از این گفت‌وگوهای دیگری با ایشان داشته باشیم.

* خانم شهریاری لطفاً در ابتدا خودتان را معرفی بفرمایید تا با فعالیت‌های جناب‌عالی بیشتر آشنا شویم.

مرضیه شهریاری کارشناس ارشد زبان ادبیات عرب و از بدو تولد نابینا بوده‌ام که البته دلایل کاملاً مشخص نیست. قطعاً وقتی که یک فرد نابینا و به طور کلی فرد معلول وارد خانواده‌ای می‌شود، چیزی که مهم است شناخت آن خانواده از نوع معلولیت و نحوه برخورد با آن معلولیت است. وقتی فردی معلول متولد می‌شود، و خانواده‌اش پیش زمینه‌ای ذهنی درباره معلولیت ندارند آنان مراحل سختی را پشت سر خواهند گذاشت. خدا را شاکر هستم که خانواده‌ام با این قضیه راحت کنار آمدند، و پیگیر نوع برخورد درست با معلول شدند و فرهنگ رفتار با معلول نیز هم در آن‌ها ایجاد شد. این مسئله هم به آن‌ها و هم به من کمک کرد که فردی مستقل بار بیایم. خانواده‌ام هیچ وقت به معلولیت من به دیده نفی و عدم توانایی نگاه نمی‌کردند و همواره بنده را تشویق می‌کردند، تا در انجام کارها و توانمند شدنم تلاش کنم و از لحاظ برخورد نیز رفتار یک فرد عادی را با من داشتند در صورتی که شرایط من را هم کاملاً درک می‌کردند و مطابق با شرایط روحی من برخی مسائل را توانستند به خوبی آموزش دهند. وقتی وارد مدرسه شدم. چون ما در مدارس استثنایی درس می‌خواندیم معایب و مزایای خاص خود را داشت. و متأسفانه ما از همان ابتدا فقط با هم‌نوع‌های خود برخورد داشتیم. در دوره‌ای که شخصیت هر فرد شکل می‌گیرد و می‌تواند خود را با جامعه وفق بدهد، ما وارد این محیط شدیم، با افرادی که دارای مشکلاتی همسان با ما و چه بسا سخت‌تر از ما بودند و با فرهنگ‌های متفاوتی که نفی در آن‌ها زیاد بود، به خاطر عدم آگاهی که از طرف جامعه و از طرف ارگان‌ها داده نشده بود. آن زمان در مدارس آموزش‌های فرهنگ‌سازی به طور گسترده امروزی وجود نداشت، و اگر برگزار هم می‌شد، دارای معایبی بود که از

مستعان نوح و ایوب و اسحاق و خلیل
 دادرس بر یحیی و بر موسی و عیسی تویی
 هم از آدم تا به خاتم انبیا را یآوری
 اولیا را سرور و هم سید و مولا تویی
 وارث علم نبوت مالک ملک ولا
 والی والا علی عالی اعلا تویی
 هم قوام شرع و باب شهر علم مصطفی
 رکن ایمان و نظام‌الدین والدنیا تویی
 ناصر اسلامی و حامی قرآن مجید
 کهف دین حبل المتین و عروة الوثقی تویی
 سوره الحمد و یاسین را تو هستی اصل و فرع
 شرح الرحمن و نص علم الاسما تویی
 علت غایی تویی بر خلقت جنّ و بشر
 باعث پیدایش دنیا و ما فیها تویی
 عالمی بر علم تورات و به انجیل و صحف
 واقف از اسرار قرآن از الف تا یا تویی
 آیت کبری ولی الله اعظم شاه دین
 قاسم خرد و صغر در روز وانفسا تویی
 حشر و میزان و صراط و هم حسابتی و جزا
 روضه رضوان و کوثر سدره طوبی تویی
 منشأ فضل و حکم کان فروعی و اصول
 معرفت را مرکز و هر علم را دارا تویی
 بر مغیبات و به وحی آسمانی آگهی
 واقف از امر شب معراج و ما اوحی تویی
 دست حق نور احد مرآت وجه سرمدی
 محرم احمد به خلوتگاه او ادنی تویی
 آدم خاکی کجا، و تاج کزمنای کجا
 بوالبشر را موجب آن تاج کزمنای تویی
 پادشاه اولیا سر حلقه اهل صفا
 غیر خاتم انبیا را برتر و اولی تویی
 مائل بیچاره را کن دستگیری یا علی
 ای که بحر فیض و جود و معدن آلا تویی

«مائل»





لحاظ مختلف روی بچه‌ها تأثیر منفی می‌گذاشت. ولی از این جهت که در مدارس استثنایی امکانات آموزش راحت‌تر و سهل‌الوصول‌تر است و معلم با تعداد کمی از شاگردان رو به رو هست، راحت‌تر می‌تواند به آن‌ها آموزش دهد، و جزو مزیت‌های آن به شمار می‌رود. البته در شرایط فعلی افراد نابینا بصورت تلفیقی درس می‌خوانند و می‌توان این معضلات را با کمی تلاش برطرف کرد. بعد از دوران دبیرستان وارد دانشگاه شدم که برای اولین بار به صورت رسمی و مداوم وارد محیط فرهنگی می‌شدم که فقط با افراد عادی ارتباط داشتم و حس می‌کنم چون خانواده من همیشه مرا بدون هیچ خجالتی وارد جمع افراد عادی و فامیل می‌کردند، خیلی راحت با آن‌ها این طرف و آن طرف می‌رفتم پس راحت‌تر بود که با افراد عادی هماهنگ شوم. اوایل سختی‌های خاص خودش را داشت که این مرحله را نیز با یاری خداوند پشت سر گذاشتم. ولی گذشته از این مسئله و معضلات اجتماعی که بنده با آن مواجه بودم باید گفت: بزرگترین معضل نابینایان، ادامه تحصیلات در سطح دانشگاهی است. زمانی که در دانشگاه درس می‌خواندم، حتی یک کتاب به خط بریل و به زبان عربی نبود. و تمام درس‌ها را سرکلاس ضبط می‌کردم و در خانه با ماشین پرکینز به بریل برمی‌گرداندم. و به این صورت در امتحانات شرکت می‌کردم. چون رشته تحصیلی‌ام رشته‌ای غیر از فارسی بود. و منشی‌هایی هم که سر جلسه به ما اختصاص می‌دادند اغلب از کارمندان آنجا و بدون هیچ آشنایی با رشته تحصیلیم و حتی رشته انسانی بودند. که این چنین مسائلی مرا با معضلات گوناگون مواجه می‌کرد و بعضاً سر امتحان خطاهایی سر می‌زد که واقعا اشتباه من نبود. ولی خدا را سپاسگزارم که اساتید به این قضایا واقف بودند و تا جایی که امکان داشت سعی می‌کردند این خطاها را بشناسند و بعضی وقت‌ها با خود من مشورت می‌کردند خطاهایی که از لحاظ نوشتاری و انتقال کلمه انجام شده، از سواد من است یا از خطای منشی می‌باشد. این معضلاتی بود که وجود داشته و با آن‌ها دست و پنجه نرم کردم و توانستم در دوره لیسانس در ورودی خودم نفر سوم باشم. وقتی وارد مرحله فوق لیسانس شدم باز هم یاری خداوند بود که توانستم مرا پیش ببرد. در این دوره سه نفر با من صمیمانه همکاری داشتند. یکی در نوشتن پایان نامه، دیگری تا پایان تحقیقاتم و یکی دیگر از دوستانم که سر جلسه حاضر و تمام دروس را ضبط و به من می‌رساند و فردی که با آن تحقیق انجام می‌دادم، هر روز پا به پای من در دانشگاه بود. اگر کمک این دوستان و یاری خداوند نبود، دچار معضلات بسیار شدید در مرحله فوق لیسانس می‌شدم. ولی با این همه باز هم سختی‌های خاص خودش را داشت. اعم از مسئله عدم تسلط مطلبی که توسط خودم خوانده می‌شد، یا عدم اشراف بر فیش‌برداری‌ها و برخی مسائل دیگر... گاهی وقت‌ها چون جزوهای در دست نبود بدون آمادگی سر کلاس رفته‌ام و بدون هیچ پیش زمینه و کمک وسیله آموزشی در آن کلاس فقط یک مستمع صرف

بوده‌ام. که برایم مشکل ساز بود؛ ولی خدا را شاکرم، با تمام مشکلات توانستم فوق لیسانس را هم با پایان نامه نمره بیست پشت سر بگذارم. در دانشگاهی که درس می‌خواندم اساتید بسیار فرهیخته و فهیم بودند که با شرایط من کنار می‌آمدند، چون تلاش و علاقمندی مرا می‌دیدند. آن‌ها کاری برای من می‌کردند که شاید وظیفه دولت بود، بعضی از اساتید کتابهایم را در خانه‌شان ضبط می‌کردند که برای چنین کاری وظیفه‌ای نداشتند. ولی این لطف را در حقم می‌کردند، و جا دارد از زحمات بی‌دریغ این عزیزان قدردانی کنم. و باز هم جا دارد از دوستان دیگرم که در مراحل مختلف کمک حال من بودند، به خصوص از آن سه دوست عزیز که در دوره فوق لیسانس مرا یاری کردند تشکر کنم. بنده در کنار تحصیلات دانشگاهی مدتی را در گروه کُر نابینایان فعالیت داشتم و مدت سه سال نیز با سمت مسئول روابط عمومی‌شان فعالیت داشتم و در عین حال هم، همخوان گروه نیز بودم؛ بعد از آن هم کلاس موسیقی را تقریباً حدود دو سه سال به صورت جدی شروع کردم و اکنون در حال یادگیری پیانو هستم. و دوره کوتاهی را هم در کلاس‌های سلفژ شرکت و کماکان پیانو را ادامه می‌دهم.

بعد از اتمام دانشگاه، تصمیم گرفتم که دکتری شرکت کنم و شنیده بودم که برای شرکت در دکتری باید تا حدودی به زبان انگلیسی مسلط باشیم. لذا تصمیم گرفتم به کانون زبان بروم و کار یادگیری زبان انگلیسی را در کانون زبان ایران شروع کردم و هیجده ترم به صورت مداوم در مدت چهار سال پشت سر گذاشتم. و توانستم در آن جا هم کارم را به پایان برسانم ولی به مرور زمان به خاطر شرایط سختی که برای تحصیل وجود داشت از ادامه تحصیل در مرحله دکتری منصرف شدم چون واقعا دیگر توان تحمل آن مشکلات تحصیلی و فرهنگی را نداشتم. معضلات و مشکلاتی که در جامعه ما برای معلولان وجود دارد، عدم فرهنگ‌سازی و عدم شناخت درست از معلولیت است.

*** به نظر شما چگونه می‌توان فرهنگ‌سازی کرد؟ این مشکلات را تقریباً همه می‌دانند و شما به عنوان یک فرد تحصیل کرده در جامعه به همه زیر و بم این مشکلات واقف هستید. چه توقعی از این مرکز دارید، به چه صورت می‌تواند فرهنگ‌سازی کند؟ با چاپ کتاب و ساخت فیلم مستند از زندگی بچه‌های معلول، برگزاری همایش‌هایی با افراد عادی که می‌توانند کاری انجام دهند یا موارد دیگر. با کدام از این‌ها بیشتر موافق هستید؟**

البته این مسئله‌ای که شما به آن اشاره می‌کنید، باید یک طیف بسیار گسترده‌ای را در بر بگیرد چون همان‌طور که به آن اشاره داشتم فرهنگ از پایه مشکل دارد.

*** ابتدا چگونه فرزندان معلولشان را به جامعه بشناساند آیا این کار ابتدایی نیست، پایه صحیحی نیست؟**

اولین کاری که باید انجام شود. برگزاری کلاسهای آموزشی برای خانواده‌ها است، که معلولیت فرزندانشان را شناسایی و درک کنند. و به خانواده‌ها طرز صحیح برخورد با معلولان را نشان دهند. کما این که وقتی فردی می‌خواهد سفر حج برود، برایش قبل از مشرف شدن به حج کلاس‌های آموزشی می‌گذارند، دلیلش چیست؟ به این خاطر که با فرائض این سفر آشنا شود، و یادگیریش را در این زمینه تقویت کند. پس اولین کاری که بصورت گسترده می‌تواند در سراسر کشور انجام شود، شناسایی خانواده‌هایی است که فرزند معلول دارند و بعد از آن به صورت موظف و اجباری دوره‌های آموزشی را برایشان بگذارند. و به آنها چگونگی رفتار با فرزند معلولشان، شناساندن تواناییها و مشکلات فرزندان را آموزش دهند. دومین کاری که می‌توانند انجام دهند همان است که شما گفتید؛ چاپ کتاب و یا مثلاً سندسازی. این مسائل خیلی خوب است ولی مشکلی که وجود دارد، متأسفانه به اصطلاح می‌گویند:

را ببندد، متکی به دیگری می‌شود؛ پس چرا وقتی که من راه می‌روم از این وسیله که چشم من است استفاده نکنم؟!

فرض کنید فردی کنار من است. وقتی که من می‌توانم از عصا استفاده کنم، چرا بار مسئولیتش را کم نکنم؟ چرا آدم باید بار مسئولیتش را دو برابر کند؟... «عصا ننگ و عار من نباشد. چشم من باشد» ولو اینکه دیگران دلشان بسوزد. آیا من به خاطر دلسوزی دیگران زندگیم را باید به خطر بیندازم؟

زمانی که عصا دستم نباشد و آسیبی بینم همان فردی که برایم دلسوزی کرده، درد مرا می‌کشد؟ آیا افراد عادی چشم بسته راه می‌روند که من بدون عصا راه بروم...؟!

*** شما فکر می‌کنید که نابینایی از معلولیت‌های دیگر برتر است یا پایین‌تر، و در کل نابینایی نسبت به سایر معلولیت‌ها چه وضعیتی دارد؟**

حرفی که در تمام دنیا می‌گویند این که بهتر است آدم با سند و مدرک صحبت کند، ولی فکر نمی‌کنم حرف غلطی باشد که از انواع معلولیت‌ها نابینایی را جزو سخت‌ترین معلولیت شمرند.

می‌گویند چشم، سلطان بدن است! درصد بالایی از ارتباطات و کارها از طریق چشم صورت می‌گیرد، اگر چشم نباشد، روند خواندن، نگاه کردن و انجام بسیاری از کارهای دیگر کاهش پیدا می‌کند. قدرت حس لامسه در مقایسه با سرعت خواندن با چشم برابر و قابل مقایسه نیست. ولی به نظرم در جامعه ما بعد از معلولیت ناشنوایی، نابینایی راحت‌ترین معلولیت است؛ چون در کشور ما، داشتن معلولیت جسمی و حرکتی خیلی سخت‌تر است. به این علت که آنها مشکل تردد دارند.

*** شما تدریس هم دارید می‌شود درباره آن هم برای ما توضیح دهید.**

در حال حاضر در فرهنگسرای بهمن در زمینه عربی و گاهی هم تدریس خصوصی دارم. یکی از معضلاتی که در این جا باید به آن اشاره کنم معضل کار است که بخشی از آن به عدم فرهنگ‌سازی در جامعه بر می‌گردد. در تدریس شاگرد بینا دارم و گاهی با این مسئله مواجه می‌شوم که فرد بینا اگر بچه‌اش درس نمی‌خواند برمی‌گرداند به این که چون معلم نابیناست و قدرت اداره کلاس را نداشته است، و می‌گوید: چون معلم نابیناست نمی‌تواند کنترل داشته باشد. این یعنی نقد بزرگ؛ در صورتی که عیب را در فرزند خودش از لحاظ یادگیری نمی‌جوید. از لحاظ فرهنگ، عیب فرزند خودش را نمی‌بیند و از شرایط معلم سوء استفاده می‌کند. اگر واقعا این گونه است چرا در موارد دیگر موفق بوده است. تا حدودی حق می‌دهم ولی تا حد زیادی هم به فقر فرهنگی مربوط است. یا اینکه ما خیلی جاها برای کار می‌رویم ما را نمی‌پذیرند، خیلی راحت می‌توانند شرایطی را ایجاد کنند که بپذیرند ولی حاضر نیستند که این کار را بکنند. به نظر من در یک دفتر فرهنگی که اسمش هم دفتر فرهنگ معلولین است، باید روی فرهنگ کار شود توقعی که دارم این هست که بیایند روی فرهنگ مردم در طیف گسترده کار کنند. با جاهای مختلف با رسانه‌های مختلف رایزنی کنند و واقعا به عادی نمودن این شرایط توجه داشته باشند، نه این که ما اگر به جایی رسیدیم خارق العاده بوده.

*** حرف آخر**

آرزو می‌کنم روزی فرا رسد که افراد معلول هم با در نظر گرفتن شرایط خاص خودشان همانند شهروند عادی تلقی شوند.

یا از این طرف بام می‌افزیم یا از آن طرف؛ کسانی که این چنین کارهایی را می‌کنند، غلّو در کارشان خیلی زیاد است. برای مثال من نابینا کاری را انجام دادم نباید آن را خیلی کار خارق العاده‌ای جلوه بدهم. ما هیچ تفاوتی از لحاظ روحی و شخصیتی با فرد بینا و فرد سالم نداریم. نباید ما را انسانهای خارق العاده یا خیلی خاص و قدّیس جلوه دهند، ما هم شهروند عادی هستیم. و هیچ تفاوتی نداریم. بزرگترین معضلی که فکر می‌کنم مؤسسات و جاهایی که شروع به کار برای معلولان می‌کنند، اطلاع رسانی‌ها و تهیه گزارشاتی است که افراد معلول را خیلی خاص جلوه می‌دهند و آن‌ها را افراد ماورای بشر می‌دانند. همان‌طور که افراد عادی خطا و اشتباه دارند ما هم داریم. ما نیز بری از اشتباه و خطا نیستیم، همان‌طور که در بین افراد بینا ممکن است افراد خلاف کار و خطاکاری وجود داشته باشد بین ما هم وجود دارد. باید بپذیریم که انسان انعطاف پذیر است و می‌تواند با هر شرایطی خودش را وفق می‌دهد. در نظر بگیرید زندگی فردی که در قطب یا استوا می‌گذرد. قطب و استوا از لحاظ درجه‌ی دما بسیار با هم تفاوت دارند، درست است؟ ولی به چشم کسی غیر عادی نمی‌آید. آن کسی که در قطب و یا فردی که در استوا زندگی می‌کند خود را با شرایط آنجا وفق داده است. آیا آن کسی که در استوا زندگی می‌کند اگر برود در قطب زندگی کند برایش راحت است؟ نه! خیلی سختی می‌کشد و یا بالعکس. باید خود را با شرایط وفق دهد. سؤال این است چرا فردی که در قطب یا استوا زندگی می‌کند غیر عادی به نظر نمی‌آید ولی اگر ما بتوانیم با وجود شرایط مختلف در زندگی خودمان کنار بیاییم، امری غیر عادی تلقی می‌شود.

*** آیا شما به این برچسب‌هایی که به معلولان به خصوص نابینایان می‌زنند معتقد هستید؟ این که می‌گویند نابینایان حساس ترند و دلشان زود می‌شکند و نابیناها توقعی هستند. آیا این برچسب‌ها به خصوصیت فردی افراد ارتباط دارد یا به معلولیت؟**

مواردی را که ذکر نمودید به خصوصیت فردی افراد بستگی دارد. فرض کنید شخصی نابینا در جمع افراد بینا حضور دارد. بدون اینکه متوجه شود با فرد دیگر با اشاره صحبت کند. این صحبت کردن یک نوع سوء استفاده است و کار خوبی نیست. یا فرض کنید فردی نابینا کیف پولش کنارش است. شخصی می‌آید و پولی از کیفش برمی‌دارد و می‌گوید متوجه نمی‌شود. این هم کار خوبی نیست و با آن کار هیچ فرقی ندارد. درست است این فردی که پول از کیف آن فرد برداشته وارد حریم خصوصی‌اش شده ولی کار زشت، زشت است. این موارد حساسیت‌ها تا حدی به خاطر شرایطشان هست و خود من به شخصه خیلی توجه نمی‌کنم. می‌گویند عیبی ندارد دلش می‌سوزد، می‌گویند نابیناست عیب ندارد و من جوابش را نمی‌گویم. ولی اگر فرد بینا همان عمل را نشان دهد سریع به او عکس العمل نشان می‌دهند. همین نحوه برخورد جامعه، فرهنگ غلط است که من را متوقع و حساس بار می‌آورد. بنده با مشکلات این چنینی زیاد مواجه شده‌ام. هر کسی برخورد داشته، سعی کرده برخورد محترمانه‌ای داشته باشد. اگر حرف ناروا هم زدم به من چیزی نگفته است. پس من با این مشکلات، با این برخوردهای متفاوت مردم مواجه نشدم که یاد بگیریم چگونه خودم با آن‌ها رفتار کنم. یک بخش تربیتی انسان‌ها به نظر من مواجهه با مشکلات است که آن‌ها را می‌سازد، انسان‌ها هم تا شرایط سخت را تجربه نکنند به کمال نمی‌رسند.

*** شما همه جا با عصا می‌روید حتی اگر یک نفر باشد که دست شما را بگیرد. این کار شما خیلی توجه همه را جلب می‌کند. لطفاً علت استفاده از عصای سفید را از دید خودتان برای ما بیان کنید.**

شاید بتوانم در یک جمله بگویم هر وقت جایی لازم شود عصایم را بردارم می‌گویم چشمم. عصا مهم است و واقعا حکم چشم را دارد. فرض کنید دو فرد بینا با هم راه می‌روند، اگر یکی از آن‌ها چشم خود